



## دنیا، مرگ و حیات از دیدگاه سنایی

مریم السادات اسعدی فیروزآبادی\*

حسین قدیری\*\*

### چکیده:

موضوع مرگ و حیات، از مهم‌ترین مسائلی است که انسان، در طول تاریخ با آن مواجه بوده و همچنان در پی یافتن پاسخی درست، از چرایی آفرینش و فلسفه آن است. فیلسوفان و شاعران عارف، هر یک، از دریچه‌ای خاص، به این موضوع نگریستند. سنایی به عنوان اولین شاعری که افکار عرفانی را بامضامین عاشقانه درآمیخت، در حدیقه اش که دایره المعارف رایج عصر او، و بزرگترین حکمت صوفیانه قبل از مثنوی است، سیمای مرگ و حیات را در ابعاد ارادی و حکیمانه آن به تصویر کشید. در بینش قرآنی نیز مرگ و حیات، ابعاد مختلفی دارد. این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی انجام می‌شود بر آن است، اندیشه‌های سنایی را در حدیقه، ابتدا در بعد ارادی مرگ- که بهترین مصداق «موتوا قبل ان تموتوا»- است، بررسی کند، سپس به بعد حکیمانه آن بپردازد و در آخر با تطبیق نظرات سنایی با مفاهیم قرآن کریم، در حوزه‌های فوقشان دهد، که تا چه اندازه حکیم، در تحلیل مرگ و حیات از قرآن بهره‌مند گردیده است.

نتیجه تحقیق نشان می‌دهد که سنایی، در مورد مرگ ارادی و حکیمانه به قرآن نظر داشته است. همچنین سنایی حیات پاک را در گرو سه اصل جهاد، اطاعت از خدا و اخلاص خلاق می‌داند و دلبستگی به دنیا و غفلت از حق تعالی را حیات آلوده می‌خواند.

**واژه‌های کلیدی:** سنایی، حدیقه، دنیا، مرگ، حیات، مرگ ارادی، مرگ اختیاری.

\* دانشیار دانشگاه پیام نور [ma2463@yahoo.com](mailto:ma2463@yahoo.com)

\*\* کارشناس ارشد دانشگاه پیام نور



## ۱- مقدمه:

حکیم سنایی، نخستین شاعری است که افکار و اصطلاحات عرفانی را با مضامین عاشقانه درآمیخت. «و یک ضلع مثلث شعر غنایی و تعلیمی و قلندری، در کنار عطار و مولوی جای دارد.» (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۳۳۱) آثار حکیم، به ویژه حدیقه اش (الهینامه)، دایره المعارف رایج عصر او، و اولین منظومه بزرگ تعلیمی، سرشار از اندیشه های ناب دینی و افکار بلند آسمانی، مورد توجه بزرگانی چون مولوی بودو او مکرر معانی و مضامین آن را نقل می کرد.

قطعاً یکی از موضوعات محوری در اشعار سنایی، تبیین اندیشه مرگ و حیات به ویژه سیمای مرگ است، که بی گمان قبل از او کسی چشم اندازهای گوناگون آن را، بدین زیبایی در شعر فارسی تصویر نکرد و سنایی آن را به حدی از کمال رسانده که بزرگانی چون عطار و مولانا هم، بدان نایل نشده اند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۴۵)

از نظر حکیم سنایی، مرگ پایان زندگی نیست؛ بلکه دروازه زندگی ابدی و جاودانهاست. هدف از زندگی دنیا جز این نیست که انسان را برای یک زندگی کاملتر و ابدی آماده کنند. البته مرگ، سرآغاز آن زندگی نوین است و بشر با مرگ از منزلی موقت و عاریتی، به منزلی دیگر که زنده و جاودانه است - ان الدار الاخره لهی الحیوان (عنکبوت/ ۶۴) - منتقل می شود. قرآن کریم نیز، بارها به این موضوع اشاره دارد که انسان ها با مردن، نابود نمی شوند. بنابراین در فرهنگ قرآنی، فوت در مفهوم نیستی جایگاهی ندارد و بهترین معادل مرگ تعبیر «وفات و توفی» است، که به معنای حفظ و نگهداری جان هاست، نه نابودی آنها. (خرمشاهی، ۱۳۷۷: ۲۳۱۶)

این مقاله بر پایه روش توصیفی و تحلیل محتوا بر آن است، اندیشه های حکیم سنایی را در تحلیل سیمای مرگ و حیات، به مرگ در ابعاد ارادی و حکیمانه، و حیات پسندیده و ناپسند و چهره دنیای ممدوح و مذموم، بررسی نماید. بنابراین پرسش اصلی تحقیق عبارت است از: سیمای مرگ و حیات در حدیقه سنایی چگونه تبیین شده است؟



نخستین اسطوره‌ها و حماسه‌هایی که در تاریخ جهان از گذشته‌های بسیار دور بر جای مانده است، بر بنیاد دستیابی و غلبه بر مرگ یا کاهش هول و هراس ناشی از آن قابل ارزیابی است.

گیل گمش کهن‌ترین اسطوره جهان، با بیش از پنج هزار سال پیشینه تاریخی، حماسه مرگ و زندگی است و سراسر آن کاوش و جست‌وجوی قهرمانی است، برای یافتن راهی در مسیر غلبه بر مرگ یا کشف رمز و راز آن. تلاشی که در فرجام به ناکامی منجر می‌شود. «در حماسه گیل گمش قدیم‌ترین تفکرات فلسفی - اندیشیدن به راز مرگ و زندگی به - نمایش گذارده شده است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۸۱).

فکر رویین‌تنی که در حماسه‌ها و اسطوره‌های پرآوازه جهان، از قبیل یونان و ایران و هند و آلمان و اسکانداوناوی و انگلیس و حتی در میان اقوام و قبایل بدوی سرخ پوست آمریکا و سیاه‌پوستان آفریقا به چشم می‌خورد، بیانگر آرمان انسانها در سراسر جهان هستی برای چیرگی بر مرگ و نیستی است.

جست‌وجوی آب حیات یا آب حیوان، درخت زندگی، نوشابه بی‌مرگی، آب خضر، عین الحیات، نهر الحیات، چشمه زندگانی، آب حیوان، آب زندگی و دیگر باورهایی از ایندست که در میان ادیان و ملل و ادبیات کشورهای گوناگون به دید می‌آید. جملگی از کاوش‌های انسان، برای دستیابی به عمر جاویدان و گریز از مرگ حکایت می‌کند. در آموزه‌های عین‌القضات همدانی، که او نیز چون حلاج، شهید راه حقیقت شد، همین برداشت از مرگ دیده می‌شود. عین‌القضات در کتاب تمهیدات، با استناد به آیات و روایات دینی و سیره نبوی، بی‌مهابا به استقبال مرگ می‌رود: «اما ای عزیز... اگر آدمی به مرگ فانی شود، پس مصطفی علیه السلام به وقت مرگ چرا گفت: «بل الرفیق الاعلی و العیش الأصفی و الکمال الأوفی»؛ و آنکه گفت: «القبر روضه من ریاض الجنه او حفره من حفر النیران...، دروغا چرا بلال حبشی به وقت مرگ گفت: غداً نلقى الأحبه؛ محمداً و حزبه» (عین‌القضات، بی تا: ۱۶۲-۱۶۱).

در اندیشه‌های شیخ شهاب‌الدین سهروردی نیز که جان بر سر اندیشه والای خود نهاد، همین باور رامیتوان یافت. وی در داستان سمبلیک خفاش و حربا، مرگ را برای عاشقان



راه حقیقت، چون آفتابی برای حرای گرفتار مانده در تاریکی، تصور می‌کند و وسیله‌ای برای حیات جاودانی می‌داند (ر. ک. سهروردی، ۱۳۸۰: ۳۰۲-۳۰۱). ابوالقاسم قشیری که کتابی در شرح حال عارفان و صوفیان قرون اولیه اسلامی دارد، سراسر بابچهل و هفتم کتاب خود را به «بیان احوال این طایفه به وقت بیرون شدن از دنیا» اختصاص داده و درباره ۴۷ تن از مشایخ تصوف به هنگام رفتن از این جهان داد سخن داده است. سخنانی که بسیار مهیج و در خور توجه است و در جای جای آن، اندیشه‌پذیرش و پیشبازی از مرگ به چشم می‌خورد (ر. ک. قشیری، ۳۷۴: ۵۳۸-۵۲۳؛ نیز حسین پور، ۱۳۸۲: ۳-۳۲).

## ۲- مرگ از دیدگاه سنایی

### ۲-۱- مرگ اختیاری

سیمای مرگ در حدیقه از دو دیدگاه بررسی می‌شود الف) مرگ ارادی (اختیاری) یعنی آنکه آدمی با برنامه‌های الهی و عرفانی بر خودبینی و انانیت خود چیره آید و دیو نفس را به زنجیر عقل و ایمان درکشد تا به تهذیب درون و صفای باطن رسد. (زمانی، ۱۳۸۶: ۱۷۴) در گلشن راز آمده که مرگ سه گونه است که یکی از آن اختیاری است و مخصوص نوع انسان است و آن موت عبارت است از: قمع هوای نفس و اعراض از لذت جسمانی و شهوت‌هاست که در اصطلاح صوفیه، مخالفت نفس را موت‌احمر می‌گویند. (برزگر ۱۳۷۱: ۴۲۶)

عارفانی چون سنایی و مولوی مرگ‌اختیاری را، ریاضت و تهذیب نفس و راز دستیابی به زندگی جاودانی را نایل شدن به چنین مرگی می‌دانند.

پیش مردن بمیر تا برهی

ورنه مردی ازو، به جان نجهی (حدیقه: ۴۹۶)

مرده کردم خویش بسپارم به آب

مرگ پیش از مرگ، امن است از عذاب (مثنوی، د ۴، ب ۲۲۷۱)

عرفا مرگ را به گونه‌ای دیگر دسته‌بندی کرده‌اند و آن را در چهارنوع موت احمر (مخالفت با هواهای نفسانی) موت ابيض (تحمل گرسنگی) موت اخضر (پوشیدن



جامه‌های ژنده) و موت اسود (تحمل اذیت و آزار خلاق) تقسیم میکنند. (زمانی، ۱۳۷۸، ج ۳: ۹۸۳) از دیدگاه عارفان کسی که به هر چهار مرگ بمیرد و با مراقبت همیشگی از غفلت مصون بماند، از اسارت تن و خواسته‌های جسمانی می‌رهد و به بقای ابدی می‌رسد و این است معنای «موتوا قبل ان تموتوا» استمرار و مداومت، شرط اصلی دستیابی و حفظ مرگ اختیاری است و به همین سبب عارفان هرگز از تلاش دست نمی‌کشند و در مبارزه با نفس لحظه‌ای غفلت نمی‌کنند و همیشه در حال مردن بوده‌اند و از هر مردن پله‌ای برای ترقی و تعالی روح خود به مراتب بالاتر ساخته‌اند.

سنایی در ذکر دار بقا و رسیدن به حقیقت دین، مرگ ارادی را زمینه‌ساز آن می‌داند:

اجل آمد کلید خانه راز  
 در دین بی‌اجل نگردد باز  
 تا بود این جهان نباشد آن  
 تا تو باشی نباشدت یزدان  
 تا دم آدمی ز تو نرمد  
 صبح دینت ز شوق جان ندمد  
 خفته‌اند آدمی ز حرص و غلو  
 مرگ چون رخ نمود فانتبهوا (حدیقه: ۹۶)

سنایی معتقد است مرگ عامل بیداری انسان از خواب غفلت می‌شود و مراد از مرگ، مرگ اختیاری است زیرا مرگ ارادی همان غلبه بر خواسته‌های نفسانی است. (دری، ۱۳۸۷: ۸۴)

حکیم در حکایت بقا و فنای جسم و جان گوید که مرگ همچون هدیه‌ای از دوست رسیده یا میهمان ارجمندی است که برانسان وارد می‌شود که آدمی باید از سرشوق به استقبال او رود و تن و جان را با میل فراوان درپیش او قرار دهد.

در جهانی که عقل و ایمانست  
 مردن جسم زادن جانست  
 تن فداکن که در جهان سخن



جان شود زنده چون بمیرد تن

مرگ هدیه است نزد داننده

هدیه دان میهمان ناخوانده

مرگ ناخوانده، کایدت مهمان

پیش هدیه خدای کش دل و جان

مرگ همچون رخ نمود هیچ منال

به دل و جان همی کن استقبال (همان: ۴۲۷-۴۲۶)

سنایی در حکایت طریق سلوک آخرت ابیاتی آورده که به مرگ اختیاری اشاره دارد

و در پایان از زبان شیخ گورکانی به فرزندش نصیحت می کند که:

ساز پیرایه در ره تجرید

هم سر از شرع و هم سر از توحید

اندرین منزل عنا و ضرر

چون مسافر در آی و زودگذر

بر در بوستان الاالله

برکش و نیست کن قبا و کلاه

نیست شو تا همو دهد به صواب

لمن الملک را سوال و جواب (همان: ۱۱۶-۱۱۵)

حکیم سنایی در حکایت تناقض دو جهان نتیجه می گیرد که ترک هر دو نیست شدن،

بهترین کار است:

اندرین ره به هیچ روی مایست

نیست گرد و ز نیست گشتن نیست (همان: ۱۲۶)

شاعر در حکایت عبودیت و بندگی ضمن توصیه به سالک و تسلیم الهی شدن، بهترین

بندگی را مردن اختیاری و مرگ ارادی می داند:

تو چراغی به پیش مهر بلند

جان همی ده چنو و خوش می خند



جان به رغبت سپار کز افکار  
نیست جان را در آن سرای شمار  
کان که دم با سر بریده کشد  
بار حکمش به نور دیده کشد (همان: ۱۶۸)

در بیت آخر مراد از سر بریده، هلاک نفس است که از نوع موت اختیاری است. زیرا در تعالیم صوفیه موت احمر، همان هلاک نفس و مخالفت با هواهای نفسانی است (دری، ۱۳۸۷: ۱۸۰). از نگاه سنایی، مرگ عاشقان نیز از نوع موت اختیاری است و در حکایتی نقل می‌کند که مرگ برای عاشقان نه تنها ناخوشایند نیست بلکه از آنجهت که وسیله وصال به معشوقی ازلی است از آن خوشنودند.

عاشقی را یکی فسرده بدید  
که همی مرد و خویش همی خندید  
گفت کاخر به وقت جان دادن  
خندت از چیست و این خوش استادن  
گفت خوبان چو پرده برگیرند  
عاشقان پیششان چنین میرند  
عشق را راهنمای و ره نبود  
در طریقت سر و کله نبود (همان: ۳۲۷)  
و در جای دیگر گوید:  
چون بترسی همی ز مردن خویش  
عاشقی باش تا نمیری بیش  
که اجل جان زندگان را برد  
هر که از عشق زنده گشت نمرد  
آتش باد و برگ باشد عشق  
ملک الموت مرگ باشد عشق (همان: ۳۳۰)



سنایی در قصاید خود نیز به مرگ ارادی اشاره دارد و زمینه لازم به این نوع مرگ راترک خودی و گذشتن از نفس می شناسد و معتقد است اگر سر رود سر می آید و اگر تن فدا شود، جان خودنمایی می کند:

چون بال شکسته گشت بر پرم  
چو دست بریده گشت در یازم  
چون رفت سنایی از میان بیرون  
آنکه سخن از سنایی آغازم (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۱۶۷)  
و در قصیده دیگر با مطلع:  
بمیر ای حکیم از چنین زندگانی  
کزین زندگانی چو مردی بمانی (همان: ۲۱۰)

صریحترین نشانه های مرگ ارادی را به تصویر می کشد. زیرا «مردن از کسی یا چیزی، به معنی صرف نظر کردن و نادیده گرفتن آن است. و معنی حدیث مشهور «موتو قبلان تموتوا» بمیرید پیش از آنکه بمیرید، چیزی جز چشم پوشی از چیزهایی یا کسانی نیست و در چنین مردنی است که آدمی از حرص و شهوت و دیگر عوامل آزاردهنده، رهایی می یابد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۲۰۹)

## ۲-۲- مرگ حکیمانه

در تعریف حکمت گفته اند: دانستن چیزها چنانکه باشد و قیام نمودن به کارها چنانکه باید به قدر استطاعت، تا نفس انسانی به کمالی که متوجه آن است، برسد. یا به عبارت دیگر، حکمت توجه به آثار صنع الهی و تفکر و اندیشه در نعمت های الهی و موجودات ناشهود عرفانی کامل حاصل گردد. (سجادی، ۱۳۷۹: ۳۲۶)

بیشترین تحلیل مرگ در اشعار سنایی بویژه حدیقه، مبتنی بر باورهای حکیمانه در مقایسه با میل عارفانه و دینی محض است یا به عبارت دیگر در اندیشه سنایی، اصولاً حلقه های مرگ با حکمت، بهتر از ابزارهای دیگر گشوده می شود. (زرقانی، ۱۳۷۸، ۱۴۱)





سنایی به نگاه حکیمانه به مرگ، تمثیل زیبایی کشتی رایبان می کند که مردمان اعم از توانگر و درویش، بر کشتی زندگی سوار شده اند و کشتی بی عنایت به خواست مسافران، مسیر خود را طی می کند و به ساحل مرگ میرسد.

جان پذیران چه بی نوا چه به برگ

همه در کشتی اند و ساحل مرگ (همان: ۴۲۰)

حکمی مسنایی مرگ را جزئی از مجموعه نظام احسن می داند و اذعان می کند که مرگبرای یکی برگ و برای دیگر هلاک است. یکی را زهر و برای دیگری، پادزهر و شفابخش است.

مرگ این را هلاک و آن را برگ

زهر آن را غذا و این را مرگ (همان: ۸۷)

نکته قابل توجهی که او به مرگ از نگاه حکیمانه دارد، این است که خود مرگ هم، مرگی دارد و سرانجام از بین می رود.

گر ترا از حواس مرگ برید

مرگ هم مرگ خود بخواهد دید

هاون ار چند چیزها ساید

هم بسوده شود چو مرگ آید

مرگ اگر ریخت خون ماده و نر

هم بریزند خونش در محشر (همان: ۴۲۵)

یکی از حکایات حکیمانه سنایی در بعد حکمت مرگ، حکایت لقمان حکیم است که بی پرده در وصف مرگ آن هم در باب حکمت آن و پند بخشی به انسان نکاتی عمیق دارد و معتقد است که مرگ همه را در می یابد.

مرگ را چون شگرف و چالاک است

سوی ناپاک و پاک، ره پاک است (همان: ۴۱۷)

اما انسان از روی غفلت یا دیگر عوارض روحی مانند حرص و حسد، در پی گذران زندگیاست و بدون آنکه مهیای سفر آخرت شود از مرگ فارغ می نشیند و از عذاب



و گرفتاریهای آن ایمن می ماند و توبه را به تسویف و تاخیر می اندازد در نتیجه جایگاهش در قعر سعیر می گردد.

حیات در حدیقه سنایی نیز جلوه های مختلفی دارد. در نگاه عارفان حیات و زندگی به معنای نفس کشیدن نیست بلکه زندگی به معنای تولد دوباره است، یعنی از حیات تیره نفسانی مردن و در عرصه فضیلت های اخلاقی و روانی متولد شدن. (زمانی، ۱۳۸۶: ۱۸۸) یا به عبارت دیگر زندگی یعنی قبول اقبال محبوب (سجادی، ۱۳۸۶، ۴۴۷).

## ۲-۳- دنیا از دیدگاه سنایی

### ۲-۳-۱- حیات طیبه

### ۲-۳-۲- حیات آلوده

در نگاه سنایی حیات به دو بخش حیات مثبت و پسندیده و حیات بی ارزش و آلوده تقسیم می شود. آنجایی که حیات باعث دل بستگی به دنیا شود و انسان را از یاد خدا غافل سازد، آن زندگی از نوع آلوده است و ارزش ماندن ندارد لذا مرگ بهتر از زندگی است:

زندگانی که نبودش حاصل

مرد عاقل در آن نیندد دل (همان: ۷۲۱)

مرگ بهتر ز زندگانی بد

نیست کاره ز مرگ خود، به خرد (همان: ۶۴۲)

زین حیاتم ز خود ملال آمد

زندگانی مرا و بال آمد (همان: ۷۲۲)

مبر این زندگی به صدر سعید

هم بدین جاش واگذار و بمیر (همان: ۳۹۸)

حیات پاک و پسندیده در سه صفت انسانی یعنی، جهاد، اطاعت از خدا و اخلاص خلق

جای می گیرد و این زندگی است که باعث ترقی و کمال انسان می شود لذا در حکایت

عمر و کعب از زبان عمر می خوانیم:



لیکن از بهر این سه خصلت را  
می پسندم حیات و مهلت را  
گفت عمر یکی که گه گاهی  
در سبیل خدای هر راهی  
می دویم و جهاد می جویم  
در ره غزو شاد می پویم  
دوم آن است کز پی طاعت  
سر به سجده بریم هر ساعت  
سیم آن کین جماعت مشتاق  
که جلیس اند بی ریا و نفاق  
گر نه بهر این سه حال بدی  
زین حیاتم بسی ملال بدی (همان: ۷۲۳)

## ۲-۴- تحلیل سیمای مرگ و حیات در حدیقه سنایی با تدبری بر قرآن کریم

از نگاه قرآن کریم مرگ و حیات جلوه های گوناگونی دارد. در بعد ارادی مرگ آیه ۲۳ سوره مبارکه احزاب است که می فرماید: من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا» برخی از آن مومنان، بزرگ مردانی هستند که به عهد و پیمانی که با خدا بستند، کاملاً وفا کردند. پس برخی بر آن عهد، ایستادگی نمودند و برخی به انتظار شهادت مقاومت کرده و هیچ عهد خود را تغییر ندادند. که عبارت «و منهم منینتظر» اشاره به مرگ اختیاری و ارادی می کند (تاجدینی، ۱۳۸۸، ۸۲۰) آیه ۵۴ سوره مبارکه بقره که می فرماید: «فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم» که منظور از کشتن نفس، اجتناب از لذت شهوات است که در اصطلاح صوفیه، مخالفتنفس و کشتن آن را موت احمر گویند. (برزگر ۱۳۷۱: ۴۲۶)

و در بعد حکم‌مترگ نیز قرآن کریم آن را از پدیده های الهی، در کنار حیات باعث سنجش اعمال می شناسد: الذی خلق الموت و الحیاه لیبلوکم ایکم احسن عمالا (ملک / ۲)



در نگاه قرآن، حیات به دو بخش کلی حیات طیبه و حیات خبیثه تقسیم می‌شود که حیات طیبه در گرو ایمان به خداست «من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مومن فلنحییه حیوه طیبه (نحل / ۹۷) و حیات خبیث و آلوده نیز این گونه تصویر میشود. «زمین ناپاک جز گیاه اندک و کم ثمر بیرون نیاورد.» (اعراف / ۵۸)

دنیا و آخرت یکی از مباحث محوری اندیشه سنایی است. تصویری که حکیم از دنیا ارائه می‌دهد بیشتر دنیای مذموم است لذا آن را با تعبیری چون «خاکدانی پراز سگ و مردار» «بدترین خصم» و «زال بی معنی» معرفی می‌کند و البته در جاهایی دنیا را به واعظی تشبیه می‌نماید که به مخاطبان خود پند می‌دهد کههاز من حذر کنید:

هر زمان گوید اهل دنیا را

جفت بلوی و فرد مولی را

و ای آن گو ز من حذر نکند

در طلب کردنم نظر نکند (حدیقه: ۱۳۴)

یادری جایی دنیا را به کتابی مانند می‌کند که «پند و بند» در خود دارد، باین تفاوت که حکیمان از آن پند می‌گیرند و لثیمان به بندش گرفتار می‌شوند.

چون کتابی است صورت عالم

کان درویست «بند و پند» به هم

صورتش بر تن لثیمان بند

صفتش در دل حکیمان پند (همان: ۴۵۷)

در نگرش سنایی دنیایی که در برابر آخرت قرار گیرد و مانع سیرو سلوک انسانی شود. بدترین خصم انسان است که باید از آن پرهیز نمود.

هیچ خصمت بتر ز دنیا نیست

با که گویم که چشم بینا نیست (همان: ۳۹۶)

در نگرش سنایی دنیا و آخرت دو ضد همدیگرنند که باید دنیا را رها کرد و به آخرت رسید:

دین و دنیا دو ضد یکدیگرنند



هر کجا دین بود درم نخرند (همان: ۳۶۹)  
 هر دو نبود به هم یکی بگذار  
 زان سرای نفیس دست مدار (همان: ۳۹۳)  
 کاین سرای بقا برای تو است  
 وین سرای فنا نه جای تو است.  
 آن سرای بقا تراست معد

یوم بگذار و جان کن از پی غد (همان: ۷۲)

در قرآن دنیا با دو نگرش متفاوت تصویر می‌شود یکی دنیای ممدوح که انسان از آن عبرت می‌گیرد و از آن نردبانی می‌سازد تا به کمال انسانی برسد که در تعبیر امام علی (ع) «من ابصر بها بصرته»: هر که به وسیله دنیا نگاه کند، دنیابینایش گرداند. (نهج البلاغه، خ ۸۲) دیگری دنیای مذموم است که انسان بدانندل می‌بندد و جلوه‌های فریبنده آن را در نمی‌یابد و در نهایت از خدا غافل می‌شود «و من ابصر الیها اعمته»: هر که به دنیا بنگرد دنیا کورش می‌سازد. (همان: خ ۸۲)

حکیم سنایی بر پایه قرآن کریم، سیمای مرگ و حیات را، در ابعاد گسترده آن، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. از نگاه حکیم، مرگ در بعد اختیاری، بهترین مصداق «موتوا قبل آن تموتوا» است. و در بعد حکیمانه، از پدیده‌های نظام احسن هستی که «یکی را برگ و برایدیگری، هلاکت» دارد.

## ۲-۵- نگاه دو گانه سنایی به دنیا

دنیا و آخرت که به نوعی با موضوع مرگ و حیات، پیوند می‌خورند، از موضوعات محوری قرآن است که هر اندیشه سنایی، تأثیر می‌گذارد و با دو تصویر کلی دنیای ممدوح و دنیای مذموم جلوه می‌کند. اگر چه، از نظر قرآن آخرت بر دنیا برتری می‌یابد. نگاه سنایی به دنیا دو گانه است. یکی دنیایی که در مقابل آخرت، قرار می‌گیرد و مانع مدارج عالی سالک تا فنا و بقا می‌گردد. در نتیجه، بدترین خصم انسان می‌شود. دیگر، دنیایی که، به کتابی مانند شده، که در آن، پند و اندرز، فراوان است و انسان را دائم، از



خود، پرهیز می دهد؛ «جهان هزمان همی گوید، که دل در ما نیندی به» و البته، در نگاه سنایی نیز، آخرت بر دنیا، برتری دارد و او بدبخت را کسی می داند که دنیا بخواهد، و از سرای نفیس آخرت، دست بکشد.

یکی از مباحث محوری اندیشه حکیم سنایی، نگرش او به دنیا و آخرت است که به نوعی با مرگ و حیات، پیوند می خورد. عارفان و صوفیان، به ویژه حکیم سنایی، با نگرش خاصی به دنیا می نگرند و بیشترین تصاویری که از دنیا در حدیقه ترسیم می شود، دنیای مذموم و ناخوشایند است:

چیست دنیا و خلق و استظهار

خاکدانی پر از سگ و مردار

(همان: ۴۳۳)

یا در جایی دیگر، دنیا را سرای آفت و شر و چون مار گرز، معرفی می کند:

چیست دنیا سرای آفت و شر

چون کلیدان ز اولی به دو در

هست چون مار گرز دولت دهر

نرم و رنگین و از درون پر زهر

(همان: ۴۳۱)

در تعبیری، دنیا عجزه هزار داماد است که ظاهر خود را چون عروسی زیبا و فریبنده

می آراید؛ اما باطنی زال گونه و پیر دارد:

چون عروسی است ظاهر دنیا

لیک باطن چو زال بی معنی

(همان: ۳۶۹)

از جمله نگاه حکیمان سنایی به دنیا آنجاست که دنیا را به منزلگاه اقامتی و گذرای مسافران

تشبیه می کند

عالم چو منزل است و خلایق مسافرنند

در وی مزور است مقام مقیم ما



(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۸۰)

نگرش حکیم سنایی به دنیا، رویه دیگری نیز دارد. در جایی او دنیا را به واعظی تشبیه می‌کند که به مخاطبان خود پند می‌دهد که از من حذر کنید و بر من دل‌بندید:

به زبانی فصیح می‌گوید

در جهان صید خویش می‌جوید

هر زمان گوید اهل دنیا را

جفت بلوی و فرد مولی را

وای آن کوز من حذر نکند

در طلب کردنم نظر نکند

(حدیقه: ۱۳۴)

یادر حکایتی دیگر، دنیا را به کتابی مانند می‌نماید که در آن، هم پند و اندرز است و هم بند و گرفتاری. با این تفاوت که حکیمان از آن پند می‌گیرند و لثیمان به بند آن گرفتار می‌شوند.

در جهان خدا برای از خاک

چه کنی کلبه که آن کاواک

چون کتابی است صورت عالم

کاندروست «بند و پند» بهم

صورتش برتن لثیمان بند

صفتش در دل حکیمان پند

صورتش خامش و سخن در وی

تن او نو و جان کهن در وی

(همان: ۴۵۷)

دنیا و آخرت از نگاه حکیم سنایی در ۳ محور کلی ارائه می‌شود:

الف) آنجا که دنیا در مقابل آخرت قرار می‌گیرد؛ دنیا به دیوی تشبیه می‌شود که انسان را به

ترک آخرت و خداوند دعوت می‌نماید. بنابراین اظهار می‌کند که دنیا همیشه از دین



آزرده است. زیرا جمال دین، آبروی دنیا را برده و اینجاست که حکیم اظهار می‌کند این دنیا بدترین خصم است که باید از آن پرهیز نمود. زیرا نمی‌توان هم اسکندر بود و هم به آب خضر دست یافت. یا به عبارت دیگر می‌توان گفت که دینداری و دنیاداری در اندیشه حکیم، مانع الجمع است.

فارغ از مرگ و ایمن از گوری  
من چه گویم تو را به دل، کوری  
چنگ در دنیا ی زبون زده‌ای  
دل پاکیزه را به خون زده‌ای  
ور نباشد خدا بدین شاید  
دیو دنیی چنینت فرماید  
هیچ خصمت بتر ز دنیا نیست  
با که گویم که چشم بینا نیست  
(همان: ۳۹۶)

ب) در این بخش نیز دنیا در برابر آخرت قرار می‌گیرد؛ اما تا جایی که همه ارزشهای دنیوی به عنوان ضد ارزشهای اخروی قلمداد می‌شود. حکیم در دیوان و حدیقه‌اش صراحتاً اظهار می‌کند که اگر عقبی می‌خواهید، دست از دنیا بردارید. زیرا نمی‌توان هم طالب دنیا بود و هم آخرت را آبادان ساخت. لذا باصراحت بیان می‌گوید:

خاک بر سر هر آن که دنیا خواست  
مرد دنیا پرست باد هواست  
(حدیقه، ص ۳۹۳)

هر که جست از خدای خود دنیی  
مرحبا لیک نبودش عقبی  
هر دو نبود به هم یکی بگذار  
زان سرای نفیس دست مدار  
هست بی‌قدر دنیی غدار





مر سگان راست این چنین مردار  
وان که از کرد گار عقبی خواست  
گر مر او را دهیم جمله رواست  
زان که کشتار خوب کاران است  
جمله عقبی حلال خواران است  
(همان: ۳۶۲)

سنایی در تصویری دیگر، بانگرشی افراطی، معتقد است که زندگی مرفه دنیوی را، حتی‌اگر از حق تعالی طلب کنیم، باز هم کار نکوهیده‌ای محسوب می‌شود. زیرا دنیاسرای رنج و آخرت خانه نعمت و ناز است. به نظر می‌رسد این تفکر باندیشه‌های معتدل و منطقی ارائه شده در تعالیم دینی، مخصوصاً نهج‌البلاغه در تعارض باشد. (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۲، خ ۲۰۹، ص ۳۰۷)

خیز و بگذار دنیی دون را  
تا بیابی خدای بی چون را  
تا بود نسل آدمی برجای  
هست آراسته ورا دو سرای  
تا در این خاکدان نبیند رنج  
نرسد زان سرای، بر سر گنج  
این سرای از برای رنج و نیاز  
وان سرای از برای نعمت و ناز  
دین ز صورت همیشه بگریزد  
تا ز بد مرد را، پرهیزد  
(همان: ۱۲۹-۱۲۸)

ج) بخش سوم، دنیا در مقابل طریقت و سیر و سلوک عارفانه قرار می‌گیرد. زیرا حکیم بر این عقیده است که تا سالک، دل از تعلقات دنیوی نشوید، به سرور طریقت و کسب مدارج عالی تا فنا و بقا نمی‌رسد. در این محور، سنایی چشمه آب‌حیات را نمادی از بقای بالله



می‌داند و رسیدن بدان را برای کسانی قابل دسترسی می‌داند که از هر چه رنگ تعلق داشته، آزاد باشند:

چون گذشتی ز عالم تک و پوی  
چشمه زندگانی آنجا جوی  
اجل آمد کلید خانه راز  
در دین بی‌اجل نگردد باز  
تا بود این جهان، نباشد آن  
تا تو باشی، نباشدت یزدان  
تا دم آدمی ز تو نرمد  
صبح دینت ز شرق جان ندمد  
با حیات تو دین برون ناید  
شب مرگ تو روز دین زاید  
(همان: ۹۶)

پس می‌توان نتیجه گرفت که در نگاه سنایی، میان دنیاداری و دین‌داری، دنیاگرایی و آخرت‌جویی، تناسبی وجود ندارد. او در بعضی از ابیات به صراحت بیان می‌کند که دنیا و آخرت، دو ضد یکدیگرند و باید دنیا را رها کرد و به آخرت رسید:

دین و دنیا دو ضد یکدیگرند  
هر کجا دین بود درم نخرند  
(همان: ۳۶۹)

کان سرای بقا برای تو است  
وین سرای فنا نه جای تو است  
آن سرای بقا تراست معد  
یوم بگذار و جان کن از پی غد  
(همان: ۷۲)

دین به دنیا مده که درمانی



صید را چون سگان کهدانی

(همان: ۶۴۷)

در جهانی که نظم او ز دویی است  
 باعثش بدخویی و نیک خوئی است  
 این جهانی است خوب و زشت بهم  
 و آن جهان دوزخ و بهشت به هم

(همان: ۷۱۷)

حیات در حدیقه سنایی نیز جلوه‌های مختلف دارد. برای واژه حیات، معانی مختلفی تعریف کرده‌اند؛ از جمله این که زندگی را مجموعه رابطه‌ها و وابستگی‌هایی می‌دانند که فرد را با محیط ارتباط می‌دهد و جایگزین این روابط، حکایت از آن دارد که این علایق را نباید ثابت و غیر قابل تغییر تصور کرد. با از بین رفتن هر وابستگی، آدمی بدون آن که آگاه باشد، علاقه دیگری را جایگزین می‌سازد تا بتواند زندگی را در شکل جدید آن بپذیرد. (بیاتی:

۱۳۷۳: ۲۲)

در نگاه عارفان، زندگی و حیات به معنی نفس کشیدن و رفتار غریزی کردن نیست، بلکه زندگی به معنی تولد دوباره یافتن است؛ یعنی از حیات تیره نفسانی مردنو در عرصه فضیلت‌های اخلاقی و روانی تولد یافتن است. (زمانی: ۱۳۸۶: ۱۸۸) یا به عبارت دیگر، زندگی یعنی قبول اقبال محبوب. (سجادی: ۱۳۸۶: ۴۴۷)

از نگاه حکیم سنایی، زندگی و حیات به دو بعد حیات مثبت و پسندیده و زندگی بی‌ارزش و آلوده تقسیم می‌شود. آنجایی که زندگی و حیات باعث دل‌بستگی به دنیا شود و انسان را از یاد خدا غافل سازد؛ آن زندگی از نوع آلوده است و ارزش ماندن ندارد. لذا مرگ بهتر از زندگی است:

زندگانی که نبودش حاصل

مرد عاقل در آن نبندد دل

(همان: ۷۲۱)

زندگیشان بتر ز مرگ بود



مرگ را زان کسان چه برگ بود  
(همان: ۶۷۸)

مرگ بهتر ز زندگانی بد  
نیست کاره ز مرگ خود، به خرد  
(همان: ۶۴۲)

این جهان را ممارست کردم  
گرداز او مید خود بر آوردم  
زین حیاتم ز خود ملال آمد  
زندگانی مرا وبال آمد  
(همان: ۷۲۲)

میر این زندگی به صدر سعیر  
هم بدینجاش واگذار و بمیر  
(همان: ۳۹۸)

از نظر حکیم، گناه باعث آلودگی حیات می‌شود و اینجاست که مرگ، بهتر از حیات  
آلوده خواهد بود:

تا به دل بر گنه دلیر شدم  
زین حیات ذمیم سیر شدم  
زین حیات ذمیم بی مقصود  
بهتر آید مرا عدم ز وجود  
(همان: ۶۴۲)

آنروی سکه حیات، حکیم معتقد است که زندگی پسندیده و پاک در ۳ صفت  
انسانی؛ یعنی «جهاد، اطاعت از خدا و اخلاص خلق»، جای می‌گیرد. و این زندگی است که



باعث ترقی و کمال انسان می‌شود. در همین خصوص در داستان عمر و کعب از زبان عمر

چنین می‌خوانیم:

لیکن از بهر این سه خصلت را

می‌پسندم حیات و مهلت را

گفت گوید که گفتمش ای میر

این سه خصلت بگو و باز مگیر

گفت عمر یکی که گه گاهی

در سبیل خدای هر راهی

می‌دویم و جهاد می‌جویم

در راه غزو شاد می‌پویم

دوم آن است کز پی طاعت

سر به سجده بریم هر ساعت

گاه و بی‌گاه خدای می‌خوانیم

به خدایی و راهی دانیم

سیم آن کین جماعت مشتاق

که جلیس اند بی‌ریا و نفاق

از پی این سه خصلتم دلخوش

بر سر آب پای در آتش

به حیات از برای خلق خدا

دارم از بهر کردگار رضا

گر نه از بهر این سه حال بُدی

زین حیاتم بسی ملال بُدی

(همان: ۷۲۳)

حکیم، زندگی حقیقی را در آن می‌داند که انسان از بند طبیعت ماده رها شود. آنگاه به مرتبه



اعتدال می‌رسد و آن زندگی و حیات، ممدوح می‌شود:

چون برون شد ز بند کون و فساد

پس بیابد ز اعتدال مراد

(همان: ۳۶۰)

### ۳- نتیجه گیری:

حکیم سنایی، مرگ و حیات را در ابعاد گسترده آن مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. از نگاه سنایی، مرگ در بعد اختیاری، بهترین مصداق «موتوا قبل ان تموتوا» است؛ و در بعد حکیمانه، از پدیده‌های نظام احسن هستی که «یکی را برگ و دیگری را هلاکت» است.

حیات و زندگی، از دیدگاه حکیم سنایی به دویخش حیات پاک، که بر مبنای جهاد، اطاعت از خداوند و اخلاص خلق است؛ و حیات تدمیم، که همان دلبستگی به دنیا و بی‌خبری از خداست تقسیم می‌شود. دنیا و آخرت که به نوعی با موضوع مرگ و حیات پیوند می‌خورند، از موضوعات محوری اندیشه سنایی است.

نگاه سنایی به دنیا با دو نگرش دنیای ممدوح و مذموم جلوه می‌کند. یکی دنیایی که در مقابل آخرت قرار می‌گیرد و مانع مدارج عالی سالک تا فنا و بقا می‌گردد و در نتیجه بدترین خصم انسان می‌شود. و دیگری، دنیایی که به کتابی مانند شده که در آن پند و اندرز فراوان است و انسان را دائم از خود پرهیز می‌دهد: «جهان هزمان همی گوید که دل درمانبندی به». اگرچه در نگاه سنایی، آخرت بر دنیا برتری دارد. و او بدبخت را کسی می‌داند که دنیا بخواهد و از سرای نفیس آخرت دست بکشد.

بالاخره، به نظر می‌رسد که سنایی نسبت به زندگی مرفه دنیوی تا اندازه‌ای اندیشه افراطی دارد و این تفکر با اندیشه‌های معتدل و منطقی ارائه شده در تعالیم دینی، مخصوصاً نهج البلاغه، در تعارض قرار دارد.

### ۴- منابع و مآخذ

قرآن کریم (۱۳۷۱)؛، مترجم، مهدی الهی قمشه‌ای، تهران: هجرت



- نهج البلاغه (۱۳۸۲)، مترجم، محمد دشتی، تهران: نسیم کوثر
- ایمانی، یعقوب (۱۳۸۸)، بررسی مضامین دنیا و آخرت در دیوان ناصر خسرو بارویکردی بر نهج البلاغه پایان نامه کارشناسی ارشد، راهنما: دکتر مهرعلیزدان پناه، دانشگاه آزاد قائم شهر
- برزگر، محمدرضا (۱۳۷۱)، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تهران: زوار بیاتی، احمد (۱۳۷۳)، زندگی چیست؟ تهران: ایران
- تاجدینی، علی (۱۳۸۸)، فرهنگ نمادها و نشانه‌ها، تهران: سروش
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۷)، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، تهران: دوستان-ناهد دری، زهرا (۱۳۸۷)، شرح دشواری‌های از حدیقه سنایی، تهران: زوار زرقانی، مهدی (۱۳۷۸)، افق‌های شعر و اندیشه سنایی، تهران: روزگار
- زرین کوب عبدالحسین (۱۳۸۶)، با کاروان حله، چاپ شانزدهم، تهران: علمی
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳)، از چیزهایی دیگر، چاپ اول، تهران: جاویدان
- زمانی، کریم (۱۳۸۶)، میناگر عشق، چاپ هشتم، تهران: نشر نی
- زمانی، کریم (۱۳۷۸)، شرح جامع مثنوی. ج ۳، تهران: اطلاعات
- سجادی، جعفر (۱۳۸۶)، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، چاپ هشتم، تهران: طهوری سنایی، ابوالمجد مجدود (۱۳۸۷)، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، مصحح؛ مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران
- سیاوشی، قاسم (۱۳۸۸)، حیات و مرگ در مثنوی، پایان نامه کارشناسی ارشد، راهنما: دکتر حسین منصوریان، دانشگاه آزاد قائم شهر
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷)، تازیانه‌های سلوک، چاپ هشتم، تهران: آگاه
- عبدالباقی، محمد فواد (۱۳۷۲)، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، تهران: اسلامی
- فرمودی، مهدی (۱۳۸۶)؛ طعم مرگ، چاپ هشتم، تهران: دیوان
- مطیعی، حسن (۱۳۸۲)، گلزار حقیقت (بازنویسی حدیقه)، چاپ دوم، تهران: اهل قلم